

وقف در متون ادب فارسی



محمد رضا ترکی

مقدمه

ارجمند.

تلقی مثبت از وقف، بویژه در گذشته که ساماندهی بسیاری از بنیانهای اجتماعی و علمی و فرهنگی بر عهده وقف بوده و وقف، به تنهایی کار بسیاری از سازمانها و مؤسسات خدماتی و آموزشی را انجام می‌داده، قطعاً گسترده‌تر بوده است. با سروری بر متون ادب فارسی - اعم از نظم و نثر - تجلیات ماندگار وقف را می‌توان دید. سرایندگان و نویسندگان این آثار نوعاً پرورش یافتگان مدارس و مراکز وقفی بوده‌اند و از مزایای آن بهره‌مند. البته بوده‌اند کسانی که به مناسبت علو طبع و پروای از شبهات و یا از سر بی‌نیازی درمی‌از مال وقف به نام آنان نبوده، ولی در آثار و مکتوبات همین‌ها هم اشارات دقیق و لطیف و مغتنمی را به وقف و فرهنگ وقف و مسائل اجتماعی مربوط به آن می‌توان یافت.

از واقعیت‌های تلخ تاریخی، سوءاستفاده‌های فراوانی است که از وقف و موقوفات شده است. مال وقف همواره در معرض دست‌اندازی سودجویان و قدرت‌مندان زمانه بوده است؛ بویژه مدعیان دروغین ارشاد و کرامت، بیش

وقف، در فقه و حقوق، تعریف مشخص و حد و رسم شناخته شده‌ای دارد، اما در فرهنگ و تداول عامه، بسیاری مواقع، مفهوم وقف، دامنه گسترده‌تری می‌یابد. به عنوان مثال وقتی مردم می‌گویند: فلانی خودش را وقف علم و یا وقف خدمت به محرومان کرده، معمولاً به این معنی است که شخص مورد نظر تمام سعی و تلاشش را بدین منظور به کار بسته است، وقتی می‌گویند: فلانی خانه و زندگیش را وقف مهمانان می‌کند، یعنی شرط مهمان‌نوازی را کاملاً به جامی آورد، و وقتی می‌گویند: شهدا هستی خود را وقف دفاع از ارزشها کردند، سخن آنان بدین معنی است که شهدا در اوج ایشار و از خودگذشتگی بودند. بادقت در جملات و کاربردهایی از این دست درمی‌یابیم که در فرهنگ ما - وقف کردن علاوه بر دیگر معانی و تعاریف قاموسی و اصطلاحی، مفهومی دارد نزدیک به ایشار و «اختصاص همه امکانات در جهت یک هدف ارزشمند» که مفهومی است واقعاً متعالی و



وقف نامه‌ها گاه برابر کتاب و رسائل مفصل است. با تأمل در این قبیل متون می‌توان فیش‌های فراوانی را در باب وقف و بازتاب‌های آن در متون فارسی فراهم کرد و استنباط از آنها را به عهده اهل تحقیق قرار داد. آنچه در پی می‌آید، بخش‌های کوتاه و برگزیده‌ای است از نظم و نثر بلندپایگان فارسی که در باب وقف یا با الهام از آن پدید آمده است.

از گلستان

یکی از علمای راسخ را پرسیدند: «چه گویی در نان وقف؟» گفت: «اگر نان از بهر جمعیت خاطر ستانند حلال است، و اگر جمع از بهر نان می‌نشینند حرام.»
نان از برای کنج عبادت گرفته‌اند
صاحب‌دلان، نه کنج عبادت برای نان^۱

از بوستان

جوانمرد و خوشخوی و بخشنده باش
چو حق بر تو پاشد تو بر خلق پاش
نیامد کس اندر جهان کو بماند
مگر آن کس ——— او نام نیکو بماند
سزد آن که ماند پس از وی به جای
پل و خانی و خان و مهمان‌سرای
هر آن کو نماند از پشش یادگار
درخت و جودش نیامد به بار
و گرم ماند و آثار خیرش نماند
نشاید پس مرگش الحمد خواند^۲

که را سیم و زر ماند و گنج و مال
پس از وی به چندی شود پایمال
وز آن کس که خیری بماند روان
دمادم رسد رحمتش بر روان^۳

از تاریخ بیهقی

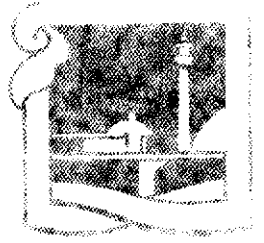
... و راست همچنان بود که بومنصور گفت که سوری مردی متهور و ظالم بود... و آخر کار این مرد آن آمد که بر قلعه غزنین گذشته شد؛ چنان‌که آورده‌آید به جای خویش. خدای عز و جل بر وی رحمت کثرت کرد که کارش با حاکمی عدل و رحیم افتاده است مگر سر به سر بجهد که با ستمکاری، مردی نیکو صدقه و نماز بود و آثارهای خوش، وی را به طوس هست؛ از آن جمله آنکه مشهد

از هر چیز چشم طمع به مال وقف داشته‌اند. رفتار این جماعت لطمه شدیدی به حیثیت وقف زده است که آثار آن هنوز در ذهنیت مردم باقی است. طبیعی است که این سوءاستفاده‌ها و نابایستگی‌ها و ناشایستگی‌هایی که بر وقف رفته است، دل و جان حساس شاعران و اندیشه‌وران این دیار را آزرده ساخته باشد. به گونه‌ای که با تلمیحات گوناگون از وقف یاد کرده‌اند و با زبان طنز پرده از اوضاع نابسامان اجتماعی و سوءاستفاده‌های ارباب قدرت از وقف برداشته‌اند. شاعران عارف مسلکی که دلتنگ از ریاکاریهای اصحاب ظاهر، برای نشان دادن سوءاستفاده‌های مدعیان دروغین دیانت، زبان به طنز گشوده و از این زاویه به وقف نگریسته‌اند! حافظ سروده است:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد
که می‌حرام ولی به ز مال اوقاف است!
شاعر خوش ذوق دیگری جام باده را پیش روی
زاهدنمایی می‌گذارد و به او می‌گوید: «بنوش که تاکش ز
مال اوقاف است!» صائب که در روزگار خود شاهد حیف و میل اوقاف و ویرانی موقوفات بوده می‌سراید:
چون هر چه وقف گشت به زودی شود خراب
کردیم وقف عشق تو ملک وجود خویش
و بدین گونه مضمونی تغزلی و عرفانی را به کمک یک واقعیت اجتماعی بیان می‌کند.
با توجه به وضعیت اوقاف در گذشته و سوءاستفاده‌هایی که می‌شده، چنین مضامینی در اشعار و متون فارسی و حتی ضرب‌المثل‌های عامیانه قابل توجه است.

اصولاً کدام ارزش و حقیقتی است که در تاریخ مورد سوءاستفاده قرار نگرفته باشد و کدام خیری است که در دستان زیانبار انسان کمابیش به شر مبدل نشده باشد؟
در متون فارسی، معمولاً در جاهایی که به اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه، بویژه شرایط معیشتی اهل مسجد و مدرسه و خانقاه اشاره می‌شود، سایه وقف و موقوفات را می‌توان دید. در متونی که به اطلاعات جغرافیایی می‌پردازند بویژه در سفرنامه‌ها، اشارات خوبی به وقف، موقوفات و مراکز وقفی وجود دارد. متن وقف‌نامه‌ها، یکی دیگر از منابع بسیار مهم در باب مطالعات وقف است. ارزش ادبی این اسناد چشمگیر است و اطلاعات ریز و درشت تاریخی، لغوی، مردم‌شناسی و... در آنها قابل دستیابی است. دیباچه این اسناد، بویژه از لحاظ ارزشهای ادبی حائز اهمیت است. زیباترین تحمیدیه‌ها، آراسته به انواع صنایع ادبی در دیباچه وقف‌نامه‌ها به یادگار نهاده شده است. حجم

۱. گلستان، باب دوم.
۲. بوستان، چاپ دکستر یوسفی، انتشارات ققنوس، باب اول، ص ۲۲۱، در بیت سوم «خانی» به معنی چشمه است.
۳. همان، ص ۲۳۴. در بیت دوم «خیر روان» معادل «صدقه جاریه» یعنی همان «وقف» است.



علی بن موسی الرضا را علیه السلام ... در آن زیادهای بسیار فرموده بود و مناره ای کرد و دیهی خرید فاخر و بر آن وقف کرد ... و در میانه محلّت بلقباد و حیره رودی است خُرد و به وقت بهار آنجا سبیل بسیار آمدی و مسلمانان را از آن رنج بسیار بودی، مثال داد تا با سنگ و خشت پخته ریخته کردند و آن رنج دور شد و بر این دو چیز وقفها کرد تا مدرّوس نشود ... و این همه هست، اما اعتقاد من همه آن است که بسیار از این، برابر ستمی که بر ضعیفی کنند نیستند و سخت نیکو گفته است شاعر:

كسارقة الرّمان من كرم جارها

تعوّد به المرضی و تطمع فی الفضل
نان همسایگان دزدیدن و به همسایگان دادن در شرط نیست ... و ندانم تا این نوخاستگان در این دنیا چه بینند که فراخیزند و مشتی حُطام گرد کنند وز بهر آن خون ریزند و منازعت کنند و آن گاه آن را آسان فروگذارند و با حسرت بروند. ایزد عزّ ذکره بیداری کرامت کناد، بمنّه و کرمه.^۴

از مرصاد العباد

و یکی از سعادت‌های ملوک آن است که در احیای خیرات و مبرات و میراث و اوقاف دیگران بکوشد که به مثقال ذره، سعی در تغییر و تبدیل آنها نشود و از ریزنان بدسیرت فاسد عقیدت تغییر این معنی قبول نکنند ...
زینهار در حضرت پادشاه اگر زاهدی یا جاهلی یا عالم فاسقی مداهنه کند و رخصت دهد که مال خیرات و اوقاف در قسم دیگری صرف می‌شاید کرد یا به لشکر توان داد یا به عمارت پلی یا رباطی یا ثغری یا سدّی توان کرد، حاشا و کلاً بدان مغرور نشود و این، هیچ روا نبود الا بر مصرفی که صاحبان خیرات و اوقاف و مبرات معین نموده اند ...
و دیگر آنکه بر پادشاه واجب است بر اوقاف و میراث و خیرات و مبرات امینی صاحب دیانت مشفق مُتصف که اهل آن کار باشد بگمارد تا در عمارت اوقاف کوشد و دست ظالمان و مستأکله را از تعدی و تجاوز کوتاه نماید و حق به مستحق رساند ...

وقتی این ضعیف در شام شنیدم که ملک صلاح الدین ایوبی عادت داشت که چون شهری گرفتاری در آنجا بنای خیر کردی. چون دیار مصر گرفت با قاضی فاضل که وزیر بود گفت: می‌خواهم که در مصر خانقاهی بسازم. قاضی گفت: من می‌خواهم در دیار مصر، ملک اسلام هزار بقعه خیر بنا کند! گفت: چگونه میسر شود؟ گفت: در دیار مصر، هزار بقعه خیر، بیش بنا کرده اند و خللی عظیم بر آن خیرات و مبرات راه یافته است. اگر ملک اسلام بفرماید تا آن خیرات و اوقاف به عمارت و صلاح

۴. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، چاپ دکتر فیاض، ص ۵۳۲.
۵. نجم الدین رازی، مرصاد العباد، چاپ شمس العرفاء، ص ۲۶۳-۲۶۴.
۶. محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، چاپ دکتر شفیع، ج ۱، ص ۲۸۰.

آوردند و از تصرف مستأکله‌ها بیرون کنند و به امینی عالم متدین مشفق بپردازند تا به مصرف برساند ثواب آن جمله در دیوان ملک باشد و چنان بود که آن خیرات را ملک بنا نموده است. بفرمود تا چنان کردند؛ تقبّل الله و شکر الله سعیه.^۵

از اسرار التوحید

آورده اند که در آن وقت که شیخ ما، قدس الله روحه العزیز، به نیشابور بود، استاد امام بلقاسم قشیری را، قدس الله روحه العزیز، پیغام داد که «می‌شنویم که در اوقاف تصرف می‌کنی، می‌باید که نیز تصرف نکنی.» استاد امام جواب باز فرستاد که «اوقاف در دست ماست، در دل ما نیست» شیخ ما جواب باز فرستاد که «ما را می‌باید که دست شما چون دل شما باشد!»^۶

از خاقانی

ای به هزار جان دلم مست و فسای روی تو
خانه جان به چار حد وقف هوای روی تو

مس مُلکت، زر از آن گشت که وقف کف اوست
کیمیایی که ز فتح و ظفر آمیخته اند

خاک بالین رسول الله همه حرز شفاست
حرز شافی بهر جان ناتوان آورده ام
وقف بازوی من است این حرز، نفروشم به کس
گرچه ز اول نام دادن بر زبان آورده ام

خانه دل به چار حد، وقف غم تو کرده ام
حد وفا همین بود، جور ز حد چه می‌بری؟

کنم دفتر عمر وقف قناعت
نویسم به هر صفحه ای لایساعی

از تاریخ بیهقی

مسجد آدینه قصبه سبزوار در روزگار حمزة بن أدرك الخارچی خراب گشته بود و مردم نماز جمعه و اعیاد به خسرو جرد رفتندی، و زنی بود به زاد برآمده [= فرتوت] و مالدار در قصبه. روزی اهل خسرو جرد را با اهل قصبه نزاعی افتاد و گفتند: ما را امروز عید نیست و در رؤیت هلال اختلافی افتاده بود. مشایخ رقم بر زدند و گفتند: باغ



از سفرنامه ناصر خسرو

و چون از شهر [= بیت المقدس] به سوی جنوب، نیم فرسنگی بروند و به نشیبی فرو روند، چشمه آب از سنگ بیرون می آید، آن را «عین سلوان» گویند. عمارات بسیار بر سر آن چشمه کرده اند و آب آن به دیهی می رود و آنجا عمارات بسیار کرده اند و بستانها ساخته و گویند هر که بدان آب سر و تن بشوید، رنجهای و بیماریهای مزمن از او زایل شود و بر آن چشمه وقفها بسیار کرده اند. و بیت المقدس را بیمارستانی نیک است و وقف بسیار دارد و خلق بسیار را دارو و شربت دهند و طبیبان باشند که از وقف، مرسوم ستانند.^۹

از رساله بدایت هدایت

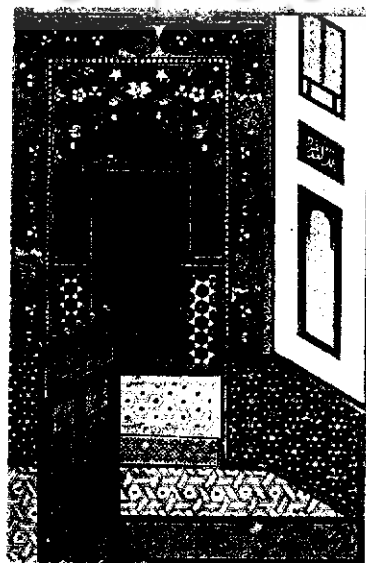
از جمله آنچه حرام محض باشد، آن است که از اوقاف خورند نه بر وفق شرط واقف. پس آن کس که به تفقه اشتغال ندارد، آنچه از مدارس می گیرد حرام است و آن کس که مرتکب معصیتی می شود که بدان سبب شهادت وی را نپذیرند، آنچه را به اسم صرفیه - از وقف یا جز آن - ستاند حرام است، و ما مداخل شبهات و حلال و حرام را در کتابی مفرد از کتب احیاء علوم الدین یاد کرده ایم؛ پس بر توست که آن را طلب کنی، چون معرفت حلال و طلب آن - مثل نمازهای پنجگانه - بر هر مسلمان فرض است.^{۱۰}

این مستوره متمومگه این کار [= بنای مسجد] را شاید، برخاستند و به در سرای او رفتند، صریر دوک او شنیدند، گفتند: «از وی حسابی بر نتوان گرفت.» پس حال عرض دادند، آن پیرزن، رحمهاالله، گفت: «چندان که مسجد را می باید، خط بر باید کشید تا من بر وقفنامه گواه گیرم، و درخت بسیار است در این باغ، بیاید برید و سقف مسجد را از آن ترتیب باید کرد، و مزد اجرا و عمله، چندان که باید، من می دهم.» مردمان گفتند: «شکرالله سعیک... اما با چنان همت و دیانت، فاتحه مصحف جوانی خواندن و جامعه نشاط حب دنیا دوختن و از آخرنامه با عنوان آمدن و با چندین همت و مروّت این دوک رشتن چیست؟» گفت: «حدیثی از مصطفی، صلوات الله علیه، به من رسید... بدان حدیث تبرک واجب دانسته ام و دیگر که غایت صلاح زنان، نشستن است و هیچ کار نبود که معین بود بر نشستن، الا غزل.^۷»

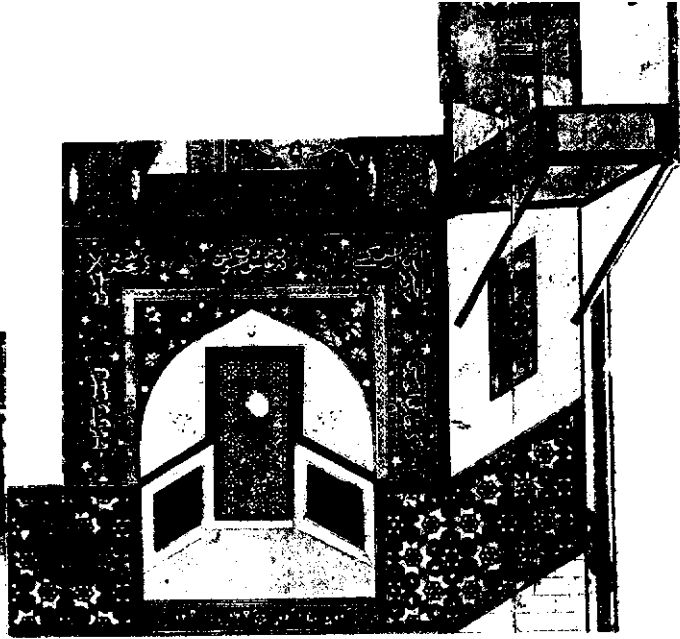
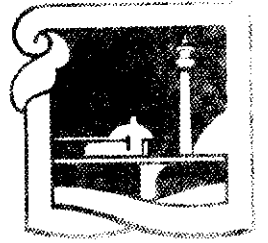
از حدیقه الحقیقه

جان و تن را به کردگار سپار
تا درون سسرای یابی بار
کانکه شد پاسبان خانه و زر
چون کلیدان بماند در پس در
جان و اسباب از او عطا داری
پس دریغش از او چرا داری؟
جان و اسباب در رهش در باز
بر ره رود و سیل خانه مساز
وقف کن جسم و مال را بر غیب
تا بوی چون کلیدش اندر جیب^۸

شیرگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



۷. ابوالحسن علی بن زید بیهقی، تاریخ بیهقی، چاپ احمد بهمنیار، ص ۴۹-۵۰، ۸. سنائی، حدیقه الحقیقه، چاپ مدرّس رضوی، ص ۱۶۴.
۹. سفرنامه ناصر خسرو، چاپ دکتر دبیرسیاقی، ص ۳۷.
۱۰. ابوحامد غزالی، رساله بدایت هدایت، (به نقل از زرین کوب) با کاروان اندیشه، امیرکبیر، چاپ دوم، ص ۱۶۳.



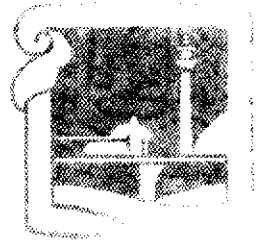
از الهی نامه

واقف زرتشتی

به شه پیغام داد و گفت: «برخیز
درآور پای این ساعت به شب‌دیز
یکی استاد با خود بر گرامی
که این پل را کند قیمت تمامی»
از این دلشاد شد شاه زمانه
سوی پل گشت با خلقی روانه
چو شاه آنجا رسید و خلق بسیار،
بر آن پل ایستاد آن گبر هشیار
زبان بگشاد و آن گه گفت: «ای شاه
تو اکنون قیمت این پل زمن خواه!
هلاک خود بدین سرپل کنم ساز
جواب تو بدان سرپل دهم باز
ببین اینک بها، ای شاه عالی!»
بگفت این و در آب افتاد حالی
چو در آب او فکند او خسویشتن را
ربودش آب و جان در باخت و تن را
تن و جان باخت و دل از دین نپرداخت
چو آن بودش غرض، با این نپرداخت
در آب افکند خویش آتش پرستی
که تا در دین وی ناید شکستی
ولی تو در مسلمانانی چنانی
که بر بوده ست آبت جاودانی
چو گبری بیش دارد از تو این سوز
مسلمانی پس از گبری بیاموز^{۱۱}

یکی گبری که بودی «پیر» نامش
که جدی بود در گبری تمامش
یکی پل او ز مال خویش کرده
مسافر را نکواندیش کرده
مگر سلطان دین محمود پیروز
بدان پل در رسید از راه، یک روز
پلی بالای رودی سوی ره دید
که هم نیکو و هم بر جایگه دید
کسی را گفت کاین خیری بلند است
که بنیاد چنین پل او فکنده ست؟
بدو گفتند: «گبری پیر نامی»
ز غیرت کرد شاه آنجا مقامی
بخواندش گفت: «تو پیری ولیکن
گمانم آنکه هستی خصم مومن
بیا هر زر که کردی خنجر پل تو
بهای آن زمن بستان به کل تو
که چو گبری تو جانت بی درود است
تو را چون این پلی آن سوی رود است»
زبان بگشاد آن گبر آشکاره
که «گر شخصم کند شه پاره پاره
نه بفروشم، نه زر بستانم این را
که این بنیاد کردم بهر دین را»
شش محبوس کرد و در عذابش
نه نانی داد در زندان نه آبش
به آخر چون عذاب از حد برون شد
دل آن گبر خاک افتاد و خون شد

۱۱. فریدالدین عطار،
الهی نامه، چاپ قزوین،
روحانی، انتشارات زوار،
چاپ چهارم، ۱۳۶۴ هـ.ش،
ص ۷۷.



به خیر خلق مرا گشته دل دو صد پاره
 گلیم وقف، بلی زود می شود پاره!
 هادی رنجی

از جامع التواریخ

فرمان سلطان محمود غازان

از سوانح الافکار رشیدی

... دیگر چون استماع افتاد که بعضی عاقبت نااندیشان که ایشان را به شرط واقف، تولیتی می رسد، به سبب فریب بعضی طامعان، تولیت خود به دیگری می فروشند و تفویض می کنند، و از آن خرابی و خلل حال آن وقف می زاید، فرمودیم تا هر که به شبهت تفویض موضعی وقفی را در دست دارد، از شرط واقف آن معانی احتیاط کنند؛ اگر متضمن اجازات تفویض است، تعرّض نرسانند، و الا آن تفویض را باطل گردانند و تفویض نامه را در طاس عدل بشویند، و بعد از این هیچ آفریده را مجال تفویضی که شرط واقف متضمن جواز آن نباشد، ندهند و هر که مخالفت کند، تفویض کننده و قبول کننده و نویسنده را جمله مؤاخذت و تعزیر کنند.^{۱۵}

... پادشاه اسلام [= غازان خان]، خلد سلطانه، دو نوبت جمال خواجه کاینات، علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات، به خواب دیده و ... امیرالمؤمنین علی و حسن و حسین، علیهم السلام، با نبی، صلوات الله علیه، به هم بوده اند... و از آن تاریخ باز، دوستی او با اهل بیت نبوت، علیهم السلام، زیادت شد و همواره - مزار خاندان را زیارت کند و نذرها پذیرد و فرستد، و سادات را عزیز و

و مساکین که در مساکن ذلّ و هوان ساکن اند، تفقد کن و فرمان عمّال خود را به طغرای ﴿وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا﴾ موشح ساز. مال رعیت بر قانون قدیم بستان، رضای مولی بر جمله مهمّ، اولی شناس، توفیرات خزینه و طیارات دیوانی از وجه مرضی و غیر مرضی مستان، رسمهای محدث از جراید عمّال ولایات حک کن و بدعتهای قدیم از صحایف اعمال دیوانی بستر، اطماع مستاکله و تصرفات باطله از موقوفات مشاهده و رباطات و مساجد و مزارات منقطع گردان.^{۱۴}



۱۴. رشیدالدین فضل الله همدانی، سوانح الافکار رشیدی، چاپ محمدتقی دانش پژوه، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ ه. ش.
 ۱۵. رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، چاپ محمد روشن - مصطفی موسوی، ج ۲، ص ۱۴۰۶.



خوانق و مدارس و مساجد و ابواب الخیر که ارباب تمول ساخته اند بسیار است .
همانا از پانصد بقعه درگذرد، و بر آن موقوفات بی شمار ...^{۱۷}

از وقف نامه ربع رشیدی

و فایده دیگر، خیرات جاریه را آن است که صاحب آن، سال های بسیار، بعد از وفات خود حاکم مطلق می باشد در آن امور، بر وجهی که هیچ یک از سلاطین و حکام هر عصری به هیچ وجه، تغییر حکم او نتوانند کرد، و آن حاکمی او بعد از وفات، به بسیار بسیار زیادت تر و قوی تر از آن باشد که در ایام حیات، و آنچ اسم مردم باقی ماندن همسین معنی است . چه اسم نیز به زمانی اندک و بیش، مرتفع شود، لکن اثر آن مخلد ماند، و او را حیاتی باقی باشد؛ چنانک گفته اند:

ذکر باقی را حکیمان عسمر ثانی گفته اند
این ذخیره بس تو را کالباقیات الصالحات ...
و بدین تقریر و براهین و مقدمات، معلوم و محقق شد که وقف کردن، که آن از خیرات جاریه است، ... آن را ثواب و اجر عظیم بسیار است و هر که در آن طعنی زند یا متکر باشد، آن از نادانی و غفلت باشد، و چون او را دست دهد که آن خیرات جاریه به جای آرد، و در آن اهمال نموده باشد، زبانی که او با خود کرده باشد، هیچ کس با او نتوانسته باشد کردن و دشمن حقیقی خود بوده باشد ...
و هر که او را حق تعالی هدایتی و توفیقی داده باشد ... از خوردن و آشامیدن خود بازگیرد و در خیرات جاریه صرف کند، اجر ثواب او بیشتر متصور بود^{۱۸} .



محترم دارد ... و چون خانقاه و مدارس و مساجد و دیگر ابواب البر در هر موضعی می ساخت و اوقاف معین می فرمود و وظائف و مشاهرات هر طایفه ای در نظر آورد، و فرمود که «چگونه است که از آن فقها و متصوفه و دیگر طوایف هست و از آن سادات نیست؟ از آن علویان نیز واجب است» و فرمود تا در تبریز و دیگر ولایات معظم در تمامت ممالک، در بلاد معتبر، چون اصفهان و شیراز و بغداد و امثالها دارالسیاده سازند تا سادات آنجا فرود آیند و جهت مصالح ایشان، و وجهی که مصلحت دیده، به موجبی که وقف نامه ها به ذکر آن ناطق است، معین فرمود تا ایشان نیز از خیرات او بایبهره باشند.

و همواره در عبارت آورد و فرماید که «من منکر هیچ کس نیستم و به بزرگی صحابه معترفم، لیکن چون رسول را، علیه الصلوة و السلام، در خواب دیدم ... هر آینه با اهل البیت دوستی زیادت می ورزم ... و فرمود تا جهت مشهد حسین، علیه السلام، نهری جاری گردانیدند؛ چنان که شرح آن بیاید، و همواره نعت خاندان فرماید بی تعصب؛ چه بحمدالله و مته حکیم و کامل است ...^{۱۶} .

از بیدل دهلوی

سیر این انجمنم وقف گدازی ست چو شمع
بار دوش مژده باید به تماشا برداشت

خجالت صرف گفتارم، ندامت وقف کردارم
سرایا انفعالم، دعوی نامرد را مانم

چونی هر که را حرف بر لب گره شد
تأمل، شکر کرد وقف گلویش

قد خم گشته را تا می توانی وقف طاعت کن
به این قلاب صید ماهی دریای رحمت کن

از نزهة القلوب

شیراز، اقلیم سیم است و شهر اسلام و قبة الاسلام آن دیار ... شهر در غایت خوشی است ... هواش معتدل است ... و اکثر اوقات روزبازارش از ریاحین خالی نبود . آیش از قنوات است و بهترین آن کاریز رکن آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده ... جامع ها و

۱۶ . همان، ص ۱۳۵۹ .

۱۷ . حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، (تألیف ۷۴۰هـ) المقالة الثالثة، چاپ لیستراچ، افست دنیای کتباب، تهران، ۱۳۶۲،

ص ۱۱۴ - ۱۱۵ .

۱۸ . رشیدالدین فضل الله همدانی، وقف نامه ربع رشیدی، به کوشش مجتبی مینوی - ایرج افشار، (چاپ حروفی از روی نسخه اصل) انتشارات انجمن آثار ملی، ص ۸، ۱۲ و ۱۴ .